



۲۰ جھانگر دشگفت انگیز

# ماجرای جویان بزرگ

نویسنده: الیزبیتا مفرز  
تصویرگر: کون وارڈ  
ترجمہ: لیدا آھادی



راہ راہ

واحد کودک و نوجوان نشر اطراف



# آشنایی با ماجراجویان



**آلیستر هامفریز — صفحه‌ی ۱۰**  
ماجراجوی برتر مجله‌ی نشنال جئوگرافیک در سال ۲۰۱۲، آلیستر نویسنده‌ی این کتاب هم هست!



**آپسلی چری گارد — صفحه‌ی ۱۲**  
چری دانشمندی بود که برای اکتشاف به قطب جنوب سفر کرد.



**امیلیا ارهارت — صفحه‌ی ۱۶**  
اولین زنی که به تنهایی بر فراز اقیانوس اطلس پرواز کرد. او بعدها به طرز مشکوکی ناپدید شد.



**بریل مارکهام — صفحه‌ی ۱۶**  
یکی از پیشگامان هوانوردی که به تنهایی از شرق تا غرب اقیانوس اطلس پرواز کرد.



**ابن بطوطه — صفحه‌ی ۶۲**  
ابن بطوطه، جهانگردی افسانه‌ای که بیشتر از مارکو پولو به کشورهای مختلف سفر کرد.



**لاکیا ریتا شریا — صفحه‌ی ۶۶**  
یک راهنمای کوهنوردی که هفده بار به بلندترین قله‌ی کره‌ی زمین صعود کرد.



**نلی بلی — صفحه‌ی ۷۰**  
نلی بلی باراده دور دنیا را فقط در هفتاد و دو روز گشت.



**پنیدیکت آکین — صفحه‌ی ۸۲**  
ماجراجویی که از عریض‌ترین نقطه‌ی حوضه‌ی آمازون عبور کرد، آن هم به تنهایی.



**آدری ساترلند — صفحه‌ی ۷۸**  
وقتی راهی اولین سفر ماجراجویانه‌اش شد و خط ساحلی آلاسکا را پارو زد، ۵۹ سال داشت.



**ویلفرد تزیچر — صفحه‌ی ۷۴**  
ویلفرد در شرایط و گرمایی غیر قابل تحمل از صحرای ربع‌الخالی عبور کرد.



**درولا مورفی — صفحه‌ی ۳۰**  
درولا بیست سال رؤیای رکاب زدن تا هندوستان را داشت و بالاخره این کار را انجام داد.



**ریک هنسین — صفحه‌ی ۲۴**  
قهرمان پارالمپیک که با صندلی چرخ‌دار دور دنیا سفر کرد و الهام‌بخش ترانه‌ای معروف شد.



**لوری لی — صفحه‌ی ۲۰**  
یک روز صبح وسط تابستان راهی شد و طول اسپانیا را پای پیاده طی کرد.



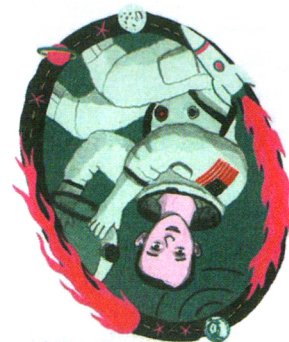
**ماجراجوی بزرگ بعدی — صفحه‌ی ۹۴**  
این کاوشگر در حال یادگیری جوان، دنیایی از فرصت‌ها پیش روی خودش دارد.



**ثور هیردال — صفحه‌ی ۹۰**  
ثور سوار بر یک کلک چوبی سردستی، اقیانوس آرام را رد کرد و به جزایر پلی‌نزی رسید.



**ساکاگایا — صفحه‌ی ۸۶**  
فقط شانزده سال داشت که راهنمای سفر اکتشافی لوییسیس و کلارک در قاره‌ی آمریکا شد.



**مایکل کالینز — صفحه‌ی ۴۴**  
مایکل یکی از اعضای عملیات تاریخی آپولو ۱۱ و از اولین آدم‌هایی بود که به کره‌ی ماه سفر کرد.



**ژاک پیکارد — صفحه‌ی ۴۰**  
ژاک، ماجراجوی آب‌های عمیق، توانست عمیق‌ترین نقطه‌ی کره‌ی زمین را ببیند.



**رانولف فینس — صفحه‌ی ۳۴**  
طولانی‌ترین سفر رانولف، کاوشگر مورد احترام، سه سال طول کشید.



**سارا اوتین — صفحه‌ی ۵۸**  
زمانی جوان‌ترین زنی بود که به تنهایی عرض یک اقیانوس را پارو زده بود.



**فلیس پنوزی — صفحه‌ی ۵۲**  
فلیس، اسیری جنگی بود که از زندان فرار کرد تا به کوه کنیا صعود کند.



**رایین دیویدسون — صفحه‌ی ۴۸**  
رایین برای سفر شش‌ماهه‌اش با شتر در صحرای استرالیا، سال‌های زیادی آموزش دید.



## «لازم نیست برای شروع یک ماجراجویی آدمی خارق‌العاده یا نابغه باشی. فقط باید راه بیفتی!»

واقعاً امیدوارم داستان آن‌ها تو را تشویق کند تا در هر سنی که هستی جسورانه‌تر فکر کنی، کمی بیشتر از قبل بیرون بزنی و برای خودت یک زندگی ماجراجویانه‌تر بسازی.

آلستر هامفریز



وقتی جوان بودم خیلی کتاب می‌خواندم. بعد از ظهرهای بلند زمستان پشتم را به رادیاتور گرم اتاق خوابم تکیه می‌دادم یا شب‌ها پنهانی زیر پتو با چراغ‌قوه چند صفحه بیشتر می‌خواندم. امیدوارم تو هم از خواندن این کتاب به همان اندازه که من از داستان‌های دوران کودکی‌ام لذت می‌بردم، خوشت بیاید و این ماجراجوها به قهرمان‌های تو هم تبدیل بشوند و شاید روزی برایت زمینه‌ساز شروع یک ماجراجویی باشند.

من با انتخاب یک زندگی سرشار از ماجراجویی درسی مهم یاد گرفتم. حالا می‌دانم که قهرمان‌هایم آدم‌هایی معمولی مثل من و تو هستند. قهرمان‌های این کتاب زنان و مردانی عادی‌اند که فقط تصمیم گرفتند یک زندگی معمولی نداشته باشند. من بیشتر از هر چیزی آن‌ها را به خاطر این مسئله تحسین می‌کنم.



## «زندگی با کاری که دوست داری افتخاری بزرگ است، این هم دلیل دیگری برای این‌که مسیر قهرمان‌هایت را دنبال کنی.»

کوچک از میان اقیانوسی بزرگ گذشتم و حتی قصد داشتم مثل مایکل کالینز، فضانورد شوم. در همان آزمون‌های هوش ابتدایی رد شدم اما با این وجود خوشحالم که تلاشم را کردم.

ادعا نمی‌کنم که سفرهایم به پای داستان‌های مشهور آن‌ها می‌رسد اما در عین حال شباهت‌ها برایم خاص بودند. به مرور زمان، شغل‌های رانولف فینس و بندیکت آلن من را به این باور رساند که من هم می‌توانم شور و اشتیاقم را به شغلم تبدیل کنم. و این کار را کردم - من یک ماجراجو و نویسنده هستم. گاهی احساس خوش‌شانسی می‌کنم. گاهی هم فقط حس می‌کنم مسیر درست را انتخاب کرده‌ام.

در این کتاب، شاهکارهای قهرمان‌های ماجراجویی‌ام را تعریف می‌کنم. آن‌ها تعدادی از تأثیرگذارترین، عجیب‌ترین و الهام‌بخش‌ترین کاوشگرهایی هستند که تا به حال وجود داشته‌اند. ماجراجوهای زیادی روی زندگی من تأثیر داشته‌اند که متأسفانه نمی‌توانم اسم همه را بیاورم. امیدوارم هر زمان شخصیتی در این کتاب، خیالت را با خودش همراه کرد بیشتر جستجو کنی و بیشتر به تجربه‌ها و شخصیتش پی ببری.

انتخاب نهایی قهرمان‌ها مربوط به دوره‌ای هفتصدساله است. این ماجراجوهای قهرمان از هر گروهی هستند؛ از نوجوان گرفته تا کهنسال، از آدم‌های معروف گرفته تا گمنام. نوع سفرهای آن‌ها هم متنوع است، در خشکی، اقیانوس‌ها و فضا؛ با دوچرخه، قایق، پای پیاده، با شتر، اسکی، صندلی چرخدار و حتی ماشین‌های فوق مدرن.

## همه به قهرمان‌ها نیاز داریم چه پیر باشیم، چه جوان

قهرمان‌هایی که الهام‌بخش ما هستند، ما را وادار به رویاپردازی می‌کنند و به ما جرئت می‌دهند تا کمی بیشتر تلاش کنیم. بیشتر قهرمان‌های من ماجراجو هستند. این کتاب، داستان شاهکارهای شجاعانه و سفرهای شکوهمند آن جهانگردان را تعریف می‌کند.

وقتی بچه بودم مدام آرزو می‌کردم که کاش بتوانم مثل قهرمان‌هایم در جستجوی تجربه‌های تازه و یک زندگی سرشار از هیجان راهی شوم. در کمال تعجب، عاقبت این کار را کردم. با جسارتی که از امثال دروولا مورفی و ابن بطوطه به دست آورده بودم زندگی عادی‌ام را رها کردم و سوار دوچرخه‌ام شدم. چهار سال دور دنیا رکاب زدم و دقیقاً همان نوع ماجراجویی‌هایی را داشتم که قهرمان‌هایم درباره‌شان نوشته بودند. آن سفر زندگی من را تغییر داد.

من آدم‌های زیادی دیده‌ام که افسوس می‌خورند چرا در زندگی‌شان ماجراجویی نکرده‌اند اما هیچ وقت کسی را ندیده‌ام که از ماجراجویی‌اش متأسف باشد.

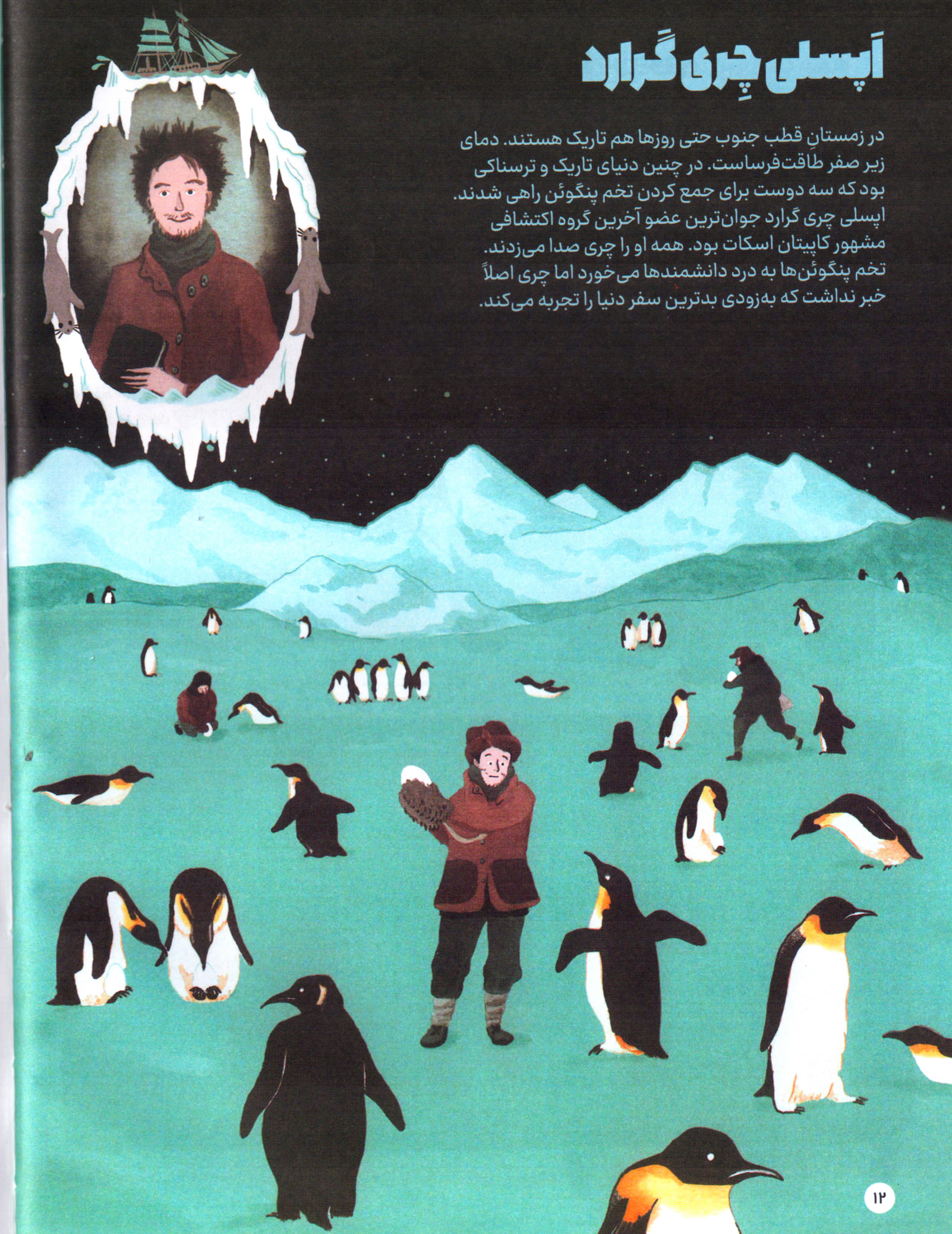
از زمانی که دور دنیا رکاب زدم تا الان سفرهای هیجان‌انگیز خیلی بیشتری داشته‌ام. من که شیفته‌ی نوشته‌های لوری لی بودم جا پای او در اسپانیا در گذاشتم و برای به دست آوردن پولی ناچیز در خیابان‌ها ساز زدم. مثل ویلفرد تریجر در سکوت سوزان صحرای رُبغ‌الخالی عربستان پیش رفتم و مانند ثور هیردال سوار بر قایقی





# آپسلی چری گرارد

در زمستان قطب جنوب حتی روزها هم تاریک هستند. دمای زیر صفر طاقت فرساست. در چنین دنیای تاریک و ترسناکی بود که سه دوست برای جمع کردن تخم پنگوئن راهی شدند. آپسلی چری گرارد جوانترین عضو آخرین گروه اکتشافی مشهور کاپیتان اسکات بود. همه او را چری صدا می‌زدند. تخم پنگوئن‌ها به درد دانشمندان می‌خورد اما چری اصلاً خبر نداشت که به‌زودی بدترین سفر دنیا را تجربه می‌کند.



چری هفت لایه لباس پوشیده بود تا خودش را در دمای زیر صفر گرم نگه دارد.

دستکش‌های خردار (که برای ایمنی به هم وصل بودند) پوشش قوزک پا شلوار بادگیر و پوتین‌های سنگین

لباس زیر پشمی آستر پشمی شال و کلاه پشمی روپوش بادگیر

چری و هم‌گروهی‌هایش—بیل و بردی—پنج هفته در میان بادهایی شدید که با سرعت بیش از صد کیلومتر در ساعت می‌وزیدند در ناکجاآباد قطب جنوب با سختی به راهشان ادامه دادند. با دو سورت‌های بزرگ که چادر، کیسه‌خواب‌ها، غذا و تجهیزات علمی حمل می‌کردند بار سنگینی را پشت سر خودشان می‌کشیدند. یا دو سورت‌ها را به هم می‌بستند و می‌کشیدند یا وقتی پیش‌رفت سخت می‌شد، آن‌ها را یکی‌یکی حرکت می‌دادند.

از آن بدتر این‌که خورشید هیچ وقت در زمستان قطب جنوب بیرون نمی‌آید و چراغ‌قوه هم هنوز اختراع نشده بود. برای همین تقریباً در تاریکی محض سفر می‌کردند. لباس‌هایشان پوشیده از یخ بود و کیسه‌خواب‌های پوست گوزنی‌شان هم طوری سفت و سخت یخ زده بودند که هر شب برای رفتن توی آن‌ها باید کلی تقلا می‌کردند. دما به شصت درجه‌ی سانتی‌گراد زیر صفر می‌رسید اما با این حال مردها هیچ وقت از خوش‌رویی به هم دست برنمی‌داشتند.

## کره و بیسکویت

آن سفر خطرناک در میان برف و یخ، از پناهگاه اسکات تا محل تجمع پنگوئن‌ها در کیپ کروزییر، نوزده روز طول کشید. در طول راه، مردها در شکاف‌های یخی افتادند و دندان‌های چری آن قدر به هم خوردند که همه‌شان درب‌وداغون شدند. تنها غذایی که داشتند گوشت خشک‌شده، بیسکویت، کره و چای بود. گوشت خشک‌شده ترکیبی از گوشت، چربی، میوه و نمک است که به شکل یک آجر، سفت و خشک شده. چری و دوستانش در هر وعده‌ی غذایی از سفر اکتشافی‌شان همین غذا را می‌خوردند. آن‌ها برف را می‌جوشاندند تا به آب گرم تبدیل شود و بعد بهش کره، بیسکویت خردشده و گوشت خشک‌شده اضافه می‌کردند. به این غذا می‌گفتند «هوچ.»

## در آستانه‌ی شکست

تازه گروه موفق شده بود چند تا تخم پنگوئن جمع کند که آن اتفاق ناگوار رخ داد. توفان شدید چادر مسافرتی آن‌ها را برد! تقریباً مطمئن بودند که بدون داشتن سرپناه در آن سرمای کشنده از بین می‌روند. آن‌ها که در باد و بوران گیر افتاده بودند دو روز و دو شب را در کیسه‌خواب‌هایشان سر کردند در حالی که از سرما می‌لرزیدند و از برف پوشیده شده بودند! وقتی کولاک به پایان رسید ناامیدانه برای پیدا کردن چادرشان تلاش کردند. هر چند مطمئن بودند باد باید چادر را به سمت

دریا برده باشد. خیلی ترسیده بودند. شانس با آن‌ها یار بود و بردی چادرشان را یک کیلومتر آن‌ورتر، مچاله بین تخته‌سنگ‌ها پیدا کرد. آن سه دوست با خیال راحت برای پختن کمی هوچ وارد چادر شدند، اولین غذایشان بعد از چند روز. آن‌ها زنده بودند!

## بدترین سفر

واقعاً این بدترین سفری بود که می‌شد تصور کرد اما چری، بیل و بردی زنده ماندند. سه تخم پنگوئن که آن‌ها با خودشان آوردند نمونه‌های آزمایشی واقعاً ارزشمندی هستند و می‌توانی یکی از آن‌ها را در موزه‌ی تاریخ طبیعی لندن در انگلستان از نزدیک ببینی. وقتی چری به خانه برگشت، کتابی با عنوان بدترین سفر دنیا نوشت. او در این کتاب گفت «به نظرم خوشحال‌ترین لحظه‌ی زندگی من وقتی بود که به سلامت به پناهگاه برگشتیم. یک بار دیگر گرم بود و روشن! نان و مربا خوردیم، شکلات داغ سرکشیدیم و توی کیسه‌خواب گرم و خشک ولو شدیم. در یک چشم به هم زدن همه خواب‌مان برد. می‌توانستم ده هزار سال بخوابم...»

«همه‌ی ما مردیم و دوباره زنده شدیم!»

